



برهم زدن تعادل

کار اصلی معلم

پژوهش‌های مربوط به برنامه‌ریزی درسی پنهان نیز نشان داده‌اند که تعلیم و تربیت هر قدر ضمنی‌تر و پنهان‌تر و غیرمستقیم‌تر باشد، تأثیر آن زیباتر و خلاق‌تر و پایدارتر است (Redish, 2009).

در فرایند تدریس ضمنی، معلم هر قدر از متن به حاشیه، و از اصل به فرع، و از ریشه به شاخه، و از امر مربوط به امر نامربوط حرکت کند، سهم یادگیرنده را در فرایند یادگیری فعال‌تر و خلاق‌تر می‌کند. به همین دلیل است که **جان تایلور گاتو** با شگفتی تمام اعلام می‌کند، نخستین وظیفه معلم این است که ذهن شاگردان را از امور رایج و عادی و متعارف به امور ناآشنا و غیرعادی و متباعد معطوف کند و سپس آن‌ها را به طرز هنرمندانه گیج و متحیر رها کند تا با احساس نبود تعادل، در پی تعادل جویی برتر برانگیخته شوند. یعنی با طرح مثال‌های ظاهراً بی‌ربط و حاشیه‌ای و نامرتبط، امکان خلق معنا و معماری دانش و بینش را در میان شاگردان فراهم کند.^۱ به بیانی دیگر، هدف آموزش ارائه دانسته‌های از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه تحریک انگیزه شاگردان برای جست‌وجوی دانش و مشارکت در ساخت و خلق و کشف آن است. این روش تدریس زمانی جان می‌گیرد که زبان «شارت» (بیان ضمنی و تلویحی) به جای «عبارت» (بیان مستقیم و آشکار) بنشینند. به تعبیر زیبای **خواجه عبدالله انصاری**:

دکتر عبدالعظیم کریمی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه تعلیم و تربیت

چگونه می‌توان «یادگیری دگرانگیز» را به یادگیری «خودانگیز» تبدیل کرد؟ و چگونه می‌توان یادگیری اکتشافی را جایگزین یادگیری اکتسابی کرد؟ پاسخ این پرسش‌های چالش‌خیز را می‌توان در نهانگاه تعلیم و تربیت ضمنی و تلویحی، به شکلی رازآمیز و دل‌انگیز کشف کرد، مشروط به آنکه قبل از آن هنر کاربست روش‌های هنرمندانه این نوع دیدگاه را در خود درونی و مهیا کرده باشیم. بی‌گمان کیفیت این روش‌ها نه قابل کسب‌اند و نه واجد جعل، بلکه در میان دو قطب سیال مربی و متربی، یا یاددهنده و یادگیرنده، به شکلی نامتعیین قابل کشف‌اند. تعلیم و تربیت ضمنی و تلویحی متضمن به‌کارگیری روش‌های نامعین در شرایط نامعین برای رسیدن به نتیجه‌ای نامعین است تا همه تعینات در تعامل بین دو قطب خلاق و فعال معلم و شاگرد معنا یابد و شکوفا شود.

و زمین‌ها همه سخن است پیش آن کس که ادراک می‌کند، و زاید از سخن است که «کن فیکون». پس پیش آن که آواز پست را می‌شنود، مشغله و بانگ چه حاجت باشد؟ سخن مولوی نیز به برتری ناگفته‌ها و نانوشته‌ها بر گفته‌ها و نوشته‌ها ناظر است و بر این باور است که برای برخی افراد ادراک از طریق سخن حاصل می‌شود، ولی برخی دیگر بی‌نیاز از شنیدن سخنان این و آن به مقام ادراک می‌رسند و آن که در غیاب سخن به اصل سخن دست یابد، در مقام فاعل سخن برآمده و خود واضع معنا و کاشف آن شده است.

جان تایلور گاتو با شگفتی تمام اعلام می‌کند، نخستین وظیفه معلم این است که ذهن شاگردان را از امور رایج و عادی و متعارف به امور ناآشنا و غیرعادی معطوف کند

هنر معلم آن است که زمینه را فراهم آورد تا شاگردان دانایی را در خود کشف کنند. او باید با خست تمام از هر گونه مداخله در انتقال دانش پرهیز کند تا شاگردان به شیوه‌ای خودبنیاد و خودانگیخته آنچه را معلم در حاشیه و پشت صحنه به عمد نهان کرده است، استخراج و آشکار کنند.

همچنین، کار معلم صرفاً برافروختن شوقی درونی برای پرداختن به موضوع تدریس است، نه انتقال مستقیم مطالب به شاگردان!

زیرا این افراد هستند که باید آموختن را به‌عنوان ماجراجویی نامحدودی درک کنند. حتی روش پرسشگری سقراط نیز شکل تکمیل‌شده نادان‌سازی است. هنر سقراط این بود که همه کسانی را که خود را دانا می‌دانستند، با طرح پرسش‌های هوشمندانه، به نادانی بالنده ارتقا می‌داد. به قول مولوی:

«ور تسو افلاطون و لقمانی به علم من به یک دیدار نادانت کنم!»

پی‌نوشت‌ها

1. The 7-Lesson School teacher by John Taylor Gatto. New Society Publishers, 1992

2. Gatto, John Taylor. Dumbing Us Down: The Hidden Curriculum of Compulsory Schooling. Philadelphia: New Society Publishers, 2005. And Holt, John C. How Children Fail. Cambridge, Mass.: Perseus Publishing, 1995.

۳. ر.ک.؛ مجموعه رسائل فارسی. تصحیح محمد سرور مولایی. نیز مقاله تحلیل تفاوت بلاغی زبان عبارت و اشارت در نشر عرفانی خواجه عبدالله انصاری (جعفری و عالی‌زاده). ۱۳۹۹

منبع

Redish, E.F. (2009); The Hidden Curriculum: What do We Really Want our Students to Learn?; Available at: <http://www.sociologyindex.com>. The first lesson I teach is: confusion. Everything I teach is: out of context. I teach the unrelenting of everything. I teach disconnections

«عبارت» زبان علم است و «اشارت»، زبان معرفت! فرق علم و معرفت در این است که علم دریافت ذهنی معلومات است، اما معرفت کشف قلبی دانش است.

زبان عبارت (انتقال مستقیم) آدمی را «عقیم» می‌کند و اما زبان اشارت «حکیم» می‌کند.

هنر معلم آن است که به زبان اشارت سخن گوید تا مخاطب به حکمت و معرفت نائل آید و این هنری است بس عظیم و لطیف و دست‌نیافتنی که فقط معلمان شوریده‌حال و شگفتی‌ساز به آن نزدیک می‌شوند؛ معلمانی که به‌جای ورود مستقیم به متن درس، همه تلاش خود را صرف زمینه‌سازی، صحنه‌پردازی، حاشیه‌سازی و اشارت‌پردازی در حول و حوش موضوع تدریس می‌کنند تا شاگردان هر یک به سبک خود و به تناسب ظرفیت و قابلیت خود آن را کشف کنند. اما کدام معلم هنرمند و هنرمند معلم است که قادر به کارگردانی این صحنه‌های خلاق و دل‌انگیز در کلاس درس باشد؟ کدام معلم لطیف‌اندیش است که بتواند شاگردان خود را به شکل تلویحی و ضمنی در خلق مفاهیم و کشف معانی سهیم کند؟

این معلمان هنرمند به حکمت تدریس سلیبی و پرهیزی آگاه شده‌اند و می‌دانند آنچه اصل است همان فرع است و آنچه متن است همان حاشیه است!

آن‌ها می‌دانند که هنر معلم ارائه مستقیم دانش به شاگردان نیست، بلکه فراهم کردن زمینه و موقعیت‌های حاشیه‌ای و فرعی و تا اندازه‌ای بی‌ارتباط با موضوع تدریس، برای کشف یا ساخت دانش از جانب فراگیرندگان است.

معلمانی که با روش تلویحی و ضمنی آموزش می‌دهند، بیش از معلمانی که به روش تصریحی و آشکار تدریس می‌کنند تأثیر گذارند و البته به همان اندازه باید وقت بیشتر، مطالعه بیشتر و هنر بیشتری به خرج دهند تا قادر به آموزش ضمنی و تلویحی شوند. زیرا این کار دل است و کار پیشانی نیست؛ کار عشق است، از عقل بر نمی‌آید؛ کار هنر است و از علم و فن و ترفند نتوان به آن رسید.

در آموزش تلویحی و ضمنی، اصل بر حاشیه‌سازی و ارائه نشانه‌ها و نمادهای ضمنی در پس‌زمینه‌های موضوع درسی است. هر قدر این نشانه‌ها و اشارت‌ها و حواشی غیرمستقیم‌تر و پنهان‌تر و به‌ظاهر نامرتبط‌تر باشند، جریان یادگیری عمیق‌تر و فعال‌تر و خلاق‌تر و ماندگاری آن بیشتر و پایدارتر است.

تأثیر اغلب آثار خلاق ادبی و هنری و علمی یا فلسفی بر خوانندگان نیز زمانی بیشتر است که خواننده از حواشی اثر و یا از سطرهای سفید آن بهره بگیرد. در واقع، قدرت اثربخشی یک اثر بیش از اینکه حاصل پیام مستقیم و صریح آن باشد، از عوامل حاشیه‌ای و فرعی و ناگفته و نامرئی آن برخاسته است که خالق اثر به شکلی هنرمندانه و از روی قصد و عمد حذف کرده است تا مخاطبان اثر، خود آن را کشف کنند!

شگفتا که مولانا قرن‌ها پیش همین معنا را به‌گونه‌ای دیگر بیان کرده است و می‌گوید: «این سخن برای آن کس است که او به سخن محتاج است که ادراک کند، اما آنکه بی‌سخن ادراک می‌کند، با وی چه حاجت سخن است؟ آخر آسمان‌ها